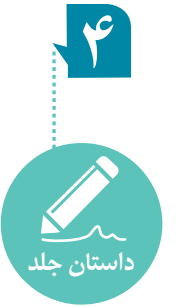


خانواده آقای «خوشحال»، هر روز از محله پنجتن تا جاده کلات را برای کسب نان حلال طی می‌کنند

خوشحالی از دل خانه تا دل کارگاه



فرزانه شهامت با دقت، مشغول کارند. می‌دانند یک سانتی متر کم و زیاد شدن اندازه‌ها، کار را از قواره می‌اندازد. بانو، پارچه‌ها را برش می‌زند و پسر جوان خانواده، تکه‌های ابر را به چهارچوب میل می‌چسباند. پدر هم به استقبال مشتری از راه رسیده، رفته است. مشتری، از میل فروش‌های خیابان کلاهدوز است و اصرار دارد سرویس نه نفره‌ای که می‌خواهد به این تولیدی کوچک سفارش بدهد. به موقع آماده شود. مشتری که می‌رود، فضای خودمانی کارگاه خانواده «خوشحال»، برمی‌گردد به روال همیشگی اش و صدای خنده‌های زن و شوهر و فرزند جوانشان آمیخته می‌شود با صدای موسیقی حماسی که از اسپیکر میخ‌شده به دیوار کارگاه، فضا را پر کرده است.

همراه وهم نفس هم

به دوری و دوستی، اعتقادی ندارند و حالشان وقتی خوب است که همراه و هم نفس باشند. روی یکی از میل‌های آماده تحویل، نشسته‌ایم تا به تکرار خوشایند روزهای این خانواده همدل، گوش دهیم: «حوالی ۸ صبح از خانه مان در محله پنجتن می‌زنیم بیرون و می‌آییم به این کارگاه که در انتهای بولوار بهمن است. تا حوالی اذان مغرب را اینجا کنار هم کار می‌کنیم. شب با هم برمی‌گردیم خانه، استراحت می‌کنیم و آماده می‌شویم برای فردا، به جز شب‌هایی که من یا پسر سجاد، نوبت تمرینات ورزشی مان باشد». این‌ها را مجید آقا می‌گوید، پدر خانواده پنج نفره «خوشحال». متولد سال ۱۳۶۰ است، در یکی از روستاهای بیرجند و بزرگ شده محله پنجتن. نام خانوادگی او برای اهالی ورزشکار و ورزش دوست پنجتن به ویژه ورزشکاران صبحگاهی بوستان ارم شناخته شده است؛ نامی که هر چه می‌گذرد به برازنده بودن آن برایش بیشتر می‌توان پی برد. مثلاً وقتی که از کوچک‌ترین نکات، دست‌ماپه‌ای برای شادی و لبخند، خلق می‌کند؛ تولد شناسنامه‌ای من اول فروردین است اما بزرگ‌ترها می‌گویند وقتی به دنیا آمده‌ای، توی روستا موقع گندم درو بوده است، یعنی شهریورماه. حالا اینکه چطور از یک شهریورماهی، تبدیل شده‌ام به فروردین ماهی، ...! اعلم!



در این چند دقیقه، از صدای خنده خانواده‌ای پر می‌شود که عزم کرده‌اند هوای یکدیگر را تا همیشه داشته باشند و جلو فرآیند و نشیب‌های زندگی، کم‌نیورند.

سردسته ورزش همگانی

رویه کوبی میل، سوای دقت در اندازه‌گیری، زور بازومی خواهد. از خانواده آقای خوشحال که دستی در ورزش دارند، انجام این قبیل کارهای جسمانی به خوبی برمی‌آید. مجید آقا از حدود دو سال پیش، مربی ورزش صبحگاهی در بوستان ارم است. می‌گوید: ابتدا که مسئولیت را به عهده گرفتم، پنج نفر برای ورزش صبحگاهی می‌آمدند و الان در تابستان‌ها، جمعیت به هفتاد نفر هم می‌رسد. با این حال، هنوز کار دارد تا جا افتادن ورزش همگانی بین اهالی منطقه. او خود ورزش حرفه‌ای را از وقتی نوجوان بود، با کونگ فوشروع کرد و اکنون دان ۴ این رشته را دارد. تنها به یک ساعت نرمش صبحگاهی خود در خنکای دل‌انگیز بوستان ارم اکتفا نمی‌کند و با همه مشغله‌های مدیریت زندگی، عضویت در گروه‌های مختلف ورزشی و مسئولیت در کارگروه‌های ورزشی محلی، شهری و استانی، سه شب در هفته نیز به باشگاه می‌رود و این هنر رزمی را تمرین می‌کند. همراهی با تیم‌های کوه‌نوردی و صعود به قله‌های مختلف مثل اژدرکوه و بینالود، یکی دیگر از علایق آقای خوشحال است. او علاوه بر مسئولیت نظارت بر مربیان ورزش صبحگاهی بوستان‌های منطقه ۴، به تازگی مسئول مسابقه‌های ورزشی در مساجد خراسان رضوی نیز شده و تشکیل ساختار در شهرستان‌های استان هم به فهرست دغدغه‌هایش اضافه شده است. وقتی از او می‌خواهیم این میل به تکاپو را

ریشه یابی کند، لبخندی می‌زند و برای گفتن از انرژی ناتمام و شیطنت‌هایش در کوچه پس‌کوچه‌های پنجتن، زمان را به سه دهه پیش برمی‌گرداند: محله‌ای که با آبادانی این روزهایش، فرسنگ‌ها فاصله داشت.

دیروز و امروز یک محله در خاطرات مجید آقا

«دوره کودکی و نوجوانی من، از بزرگراه شهید باانظر، بوستان ارم، شهرداری منطقه ۴ و مدرسی که در خیابان شهید محسن زاده قرار دارند، اثری نبود. همگی زمین‌های بایر یا اراضی کشاورزی بودند. از کوچه سلمان ۱۲ به بعد، همه‌اش خاکی بود. تا اوایل دهه ۷۰، همان تعداد خانه‌ای هم که در محله پنجتن بود، حداکثر دو طبقه داشت و از روی پشت بام می‌شد گنبد و گلدسته حرم آقا را تماشا کرد. «پسرک بازیگوش آن سال‌ها و کامل مرد کنونی که به شیطنت‌های بی‌حد و اندازه‌اش معترف است، از آن دوران، بیش از نداشته‌ها، خوشی‌هایش را به یاد می‌آورد. برای او، زمستان‌های سرد و نبود لوله‌کشی گاز در پنجتن، خاطره تلخی به شمار نمی‌آید؛ اینکه باید چشم انتظار «ابرام نفتی» می‌ماندند تا با باگاری بسته شده به الاغش، نفت را به محله برسانند. همین‌طور، زدن بقچه لباس زیر بغل و رفتن تا حمام عمومی در پنجتن ۲۹ یا قطع و وصل شدن دائمی برق خانه‌ها را هم با لبخند مرور می‌کند. حتی تنگدستی پدر مرحومش که با باغبانی، نان شش سرعائله را جور می‌کرد، در ذهنش، ردی تاریک به جا نگذاشته است. او از آن زمان، با لبخند یاد می‌کند، به ویژه از خاطره بازی‌های دسته جمعی در کوچه که بچه‌های امروز، از آن تا حد زیادی بی‌بهره‌اند.

